

## فرمانده مارکوس و جنبش انقلابی دیروز و امروز

کارلوس فاسیو، روزنامه نگار اروگوئه ای از ادواردو گاله آنو نقل می کند: «هر کسی به شیوه ای که حقیقت است می میرد...» میگل پس از هجوم ارتش به قصر «موند» و شهادت رئیس جمهور مشروع و منتخب شیلی، رهبری مقاومت ضد دیکتاتوری را به عهده داشت. آینده وقتی دیگر فشار به «کاخ ملی» آغاز شده بود به دخترش باتریس Beatris گفت: «حالا دیگر نوبت میگل است». میگل همواره مورد احترام سالوادر آلنده بود. در روز ۵ اکتبر سال ۱۹۷۴ این خبر در جهان پخش شد: میگل انریکز، دبیرکل جنبش چپ انقلابی - میر، در حال نبرد جان باخت. در این روز ۵۰۰ سرباز تا به دندان مسلح به خانه تیمی میگل حمله کردند. دو نفر از رفقا توانستند با شکستن محاصره بگریزند، رفیق و همسر میگل، کارمن کاستیو Carmen Castillo زخمی می شود، رهبر میر دو ساعت مقاومت کرده، دست آخر غربال شده جان می سپارد. میگل که تنها سی سال عمر کرد، مانند چه گوارا پزشک بود. وی در حالی که در کمیته مرکزی میر فعالیت می کرد، دانشگاهش را به عنوان دومین دانشجوی برجسته سال در شیلی به پایان رساند.

در ۸ اکتبر سال ۱۹۶۷ چریک آرژانتینی - کوبائی، ارنستو چه گوارا در بلیوی اعدام شده بود. خاطره انسان هائی که برای آزادی آمریکا پیکار کردند و جان باختند، جاودان بر جای ماند. همان طور که کارمن کاستیو به هوگو گوسمن گفت: «نباید فرهنگ مرده پرستی راه انداخت» (روزنامه لا خورنادا ۶ اکتبر ۲۰۰۴)، اما پیش می آید که انسان هائی از نوع «چه»، میگل، سندینو، فابونو و مارتی و... در حافظه جمعی زنده می مانند. طبیعی ست که به هیچ وجه به مفهوم مطلق دیدن دیدگاه ها و اعمالشان نیست، کما این که زاپاتیست ها از میان جنگل های انبوه لاکندونا برخاسته، با دیدگاه های نوینی، با درس گرفتن از اشتباهات انقلابیون گذشته، شیوه جدیدی از مبارزه را عرضه می کنند.

روز جمعه ۸ اکتبر در شهر مکزیک مراسم گرامیداشتی به مناسبت ۲۷ مین سالروز اعدام ارنستو چه گوارا و سی امین سالروز به خاک افتادن میگل انریکز برگزار شد.

در این مراسم هوگو گوسمن، روزنامه نگار شیلیائی، کارلوس فاسیو، روزنامه نگار اروگوئه ای و سرخیو رامیرز، عضو جبهه زاپاتیستی آزادیبخش ملی و سردبیر نشریه ربلدیا (شورش) سخنرانی کردند. در کنار آن پیام معاون فرمانده شورشی مارکوس با صدای خودش پخش شد. همین پیام در روز ۸ اکتبر ۲۰۰۴ در استادیوم ویکتور خارا در سانتیاگوی شیلی، در مراسم گرامیداشت خاطره میگل انریکز پخش شد.

در زیر ترجمه پیام فرمانده دوم مارکوس را به میگل انریکز و همه کسانی که برابر ستم و استثمار پرچم سفید بر نیفراختند، تقدیم می کنیم.

مکزیک، بهرام قدیمی - اکتبر ۲۰۰۴

# در ادای احترام به میگل انریکز<sup>۱</sup>

## ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی

مکزیک

اکتبر ۲۰۰۴

به خلق شیلی:

به جوانان شیلیائی:

برادران و خواهران شیلیائی،

به نام زنان، مردان کودکان و سالمندان ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی با شما سخن می گویم. ارتشی که اکثریت عظیمش را بومیان مایا تشکیل می دهند که در کوهستان های جنوب شرقی مکزیک در برابر نئولیبرالیسم مقاومت می کنند.

همه شما جوانان شیلیائی دروهای زاپاتیستی ما را پذیرا باشید.

سپاسگزاری می کنیم از برادران و خواهرانی که امروز این امکان را در اختیار ما قرار داده اند تا کلام ما به

شیلی شورشگر برسد.

از شما می خواهیم کلام مان را در خشمندان، در دردندان و بخصوص در امیدتان جای دهید.

از زاپاتیست های مکزیک، از مبارزه مان، از مطالبات مان، از رؤیاهای مان، از کابوس های مان، و از

مقاومت مان حرفی نخواهم زد. به علاوه، در مقایسه با مردان و زنان، به خصوص فرزندان این آب و خاک، که در

آسمان آمریکای لاتین درخشیدند، ما زاپاتیست ها هنوز نور اندکی هستیم از آن دورها.

نه. حالا کلام مان برای وحدت بخشیدن به دروهایمان و ادای احترام مان به یک فرد آمریکای لاتینی

ست، به یک شیلیائی از جنبش چپ انقلابی- میر Movimiento de Izquierda Revolucionaria- MIR، که

در نبرد با دیکتاتوری پینوشه در ۵ اکتبر ۱۹۷۴ به خاک افتاد.

امروز کلام ما برای درود فرستادن به میگل انریکز اسپینوزا ست.

و امروز، امروز که زیر آسمان آمریکای لاتین، آسمانی که از براوو Bravo تا پاتاگونی<sup>۲</sup> Patagonia رنج

می کشد، قدرتمندان مشتی خاک در دستمان می فشارند و به ما می گویند: «این آن چیزی ست که از میهنت باقی

مانده».

و امروز، همان ها، آن بالائی ها، تصویری را نشان مان می دهند از جغرافیائی که بر بخشی از خاکمان

تحمیل کرده اند:

آن جا که پرچمی بود، امروزه مرکز خریدی ست. آن جا که تاریخی بود، دکه ای ست برای فروش غذای

سریع. آن جا که کوپیهوئه<sup>۳</sup> می شکفت، امروزه صحرائی ست بی آب و علف. آن جا که خاطره بود، امروزه

فراموشی ست، به جای عدالت، صدقه.

به جای میهن، انبوه ویرانه ها، به جای حافظه، روزمره گی. به جای آزادی، قبر، به جای دموکراسی،

اسپوت های تبلیغاتی، به جای واقعیت، یک مشت ارقام.

آنها، بالائی ها به ما می گویند: «این آینده ای ست که قولش را به تو دادیم، از آن لذت ببر». به ما این را می گویند، و دروغ می گویند. این آینده شباهت زیادی به گذشته دارد. و اگر با دقت بنگریم، شاید ببینیم که آنها، آن بالائی ها همان دیروزی ها هستند. همان هائی که، مثل دیروز، از ما می خواهند که صبر، بلوغ، احتیاط و تمکین داشته باشیم و حساب پس بدهیم. این را قبلاً دیدیم، قبلاً شنیدیم. ما زاپاتیست ها یادمان هست. از کوله پستی چریکی مان حافظه مان را در می آوریم، و از جیب اونیفرم عملیات جنگی مان. چیزها به یاد داریم.

زمانی بود که آمریکای لاتین همین جا دم دست بود. کافی بود دستت را دراز کنی تا بتوانی قلب خلق های آمریکای لاتین را لمس کنی. کافی بود کمی چشم بچرخانی تا آذرخش گستردهء آمازون، جای زخم محو نشدنی جبال آند، هستی قد برافراختهء اکونگوا، بی کرانگی خاک آتش، و ناآرامی همیشگی پوپوکاتپیل<sup>۴</sup> را ببینی. و همراه با آنها، خلق هائی را که به آن ها نام و زندگی بخشیدند. زمانی بود که شیلی و سراسر آمریکای لاتین بیشتر به مکزیک نزدیک بود تا آن امپراتوری ای که از شمال جغرافیائی و اجتماعی، ما را از کسانی که در همسایگی تاریخی با آن ها شریک بودیم، بزور دور می کند. زمانی بود.

شاید هنوز آن زمان باشد. امروز هم مثل دیروز، پول تکبر را برادر می کند. امروز هم مثل دیروز، از دست قدرتمندان چند ملیتی، قدرت نظامی خارجی می کوشد خاکمان را پایمال کند، گاهی با دام اونیفرم های محلی، و گاهی با مستشار، سفارتخانه، کنسولگری و مأمور مخفی. امروز هم مثل دیروز، این پول ها می کوشند مدارک محلی برای گوریل هائی که در خدمتشان بودند جعل کنند و برای شان معافیت از مجازات بخرند. ما می دانستیم وقتی این گوریل ها از «میهن» حرف می زدند، منظورشان شیلی، آرژانتین، اروگوئه، بلیوی و برزیل نبود. نه، پرچمی را که احترام می کردند راه راه بود و ستارگانش مغشوش بود.

امروز هم مثل دیروز، شمال منازعه طلب و وحشی این ستارهء سوسیالیستی را که در دریای کارائیب می درخشد محاصره می کند و می کوشد آن را خفه کند. امروز هم مثل دیروز، دولتهای بعضی از کشورهای ما همچون نوکرانی نفرت انگیز در تعهدی ناشرافتمندانه برای رام کردن خلق کوبا، به اربابانشان خدمت می کنند.

امروز هم مثل دیروز، آن امپراتوری که نقش پلیس جهانی را لغو کرده و قوانین، حقوق و خلق ها را زیر پا له می کند، همان امپراتوری سابق است. امروز هم مثل دیروز، کسی که می کوشد پایه های دولت های محلی قانونی و مشروعی را که تابعش نیستند (دیروز شیلی، امروز ونزوئلا، همیشه کوبا) به لرزه درآورد، همان دیروزی ست. امروز هم مثل دیروز، همان سیستمی که بنایش بر دروغ، نیرنگ، تقلب و دیکتاتوری پول است، می کوشد به ما درس دمکراسی، آزادی و عدالت بدهد.

امروز هم مثل دیروز، همانی که درد، فقر و مرگ را برای خلق های آمریکای لاتین دمکراتیزه می کند، همان دیروزی ست.

امروز هم مثل دیروز، آن که تعقیب می کند، آن که شکنجه می کند، آن که زندانی می کند، آن که می کشد، همان دیروزی ست.

امروز هم مثل دیروز، با ما می جنگند، گاهی با گلوله، گاهی با برنامه های اقتصادی، همیشه با دروغ. امروز هم مثل دیروز، ترور واقعی، تروری که از بالا می آید، برای توجیه خود از خدا یاری می طلبد. امروز هم مثل دیروز، کوشش می کنند پنهان دارند که خدائی هست که مشوق و برانگیزاننده آنها ست، ولی این خدا، خدای پول است.

امروز هم مثل دیروز، در بعضی کشورها بزدل ها دولت اند. امروز هم مثل دیروز، وظیفه شناسی ها را با دلایل پیچیده ملبس می کنند، با همه پرسی، با لباس های مارک دار و با آئینه هائی که معکوس نشان می دهند. شاید هنوز همان زمان است. شاید نه.

زیرا امروز، با لباس پیچیده و جدیدی که بربریت به تن دارد، لباسی که از سود اقلیتی، و زیان دیگران تهیه شده، دارد یک جنگ جهانی تمام عیار علیه بشریت به پیش می برد. کشورهای کاملی ویران شده اند. سرزمین ها را متصرف می شوند. جغرافیای جهانی مجدداً تنظیم می شود.

مرزها برای پول فرو می ریزند و در برابر مردم بلندتر می شوند. کوشش بر آن است که فرهنگ های تاریخی خلق های ما با جلفیگری های آنی جایگزین شوند. در برخی نقاط به جای دولت های ملی، کفیل های منطقه ای گمارده اند.

منابع طبیعی، خاک و تاریخ مان به ثمن بخش به فروش می رسند؛ و می خواهند بر فراز رشته کوهستان هائی که آمریکا را از جنوب براوو Bravo تا خاک آتش Tierra del Fuego به هم پیوسته و یکی می کند، تابلوهائی نصب کنند که خبر می دهند، اخطار می کنند و تهدید می کنند: «به فروش می رسد».

فقرا و بی چیزها، یعنی اکثریت عظیم بشریت توقیف و طبقه بندی شده اند. توقیف شده از شأن انسانی شان، و طبقه بندی شده در حومه شهرهای بزرگ. در برخی کشورها، در گوشه کنار های برنامه های دولتی از هم اکنون درباره زوایای آینده تصمیم می گیرند، اما نه در پارلمان و ساختمان های ملی دولتی، بلکه در شوراهای صاحبان بورس شرکت های چند ملیتی.

امروزه استثمار وحشیانه تر از هر زمان دیگری در تاریخ بشریت است. امروزه وقاحت، آئین فلسفی کسانی ست که می کوشند بر کرهء ارض حکومت کنند، یعنی آن هائی که همه چیز دارند، بجز شرم. امروزه جنگ علیه بشریت، یعنی علیه حق، جهانی تر از هر زمانی ست. امروزه در همهء جبهه ها و در همهء کشورها جنگ است.

اگر دیروز مخالفت، مبارزه و مقاومت در مقابل منطق احمقانهء سود وظیفه بود، امروزه صاف و ساده موضوع بر سر ادامهء حیات فردی، محلی، منطقه ای، ملی، قاره ای و جهانی ست.

برادران و خواهران شیلی:

زمانی بود که آمریکای لاتین همین جا دم دست بود.

شاید هنوز همان زمان باشد.

شاید حافظه ای جمعی که به عنوان آمریکای لاتینی به ما شخصیت می بخشد، از درون تقویم، نام و تاریخ هائی را بردارد تا بگوید، تا به ما بگوید که میهنی بزرگتر از آن که پرچم به ما می دهد وجود دارد.

تقویم، با چه تعداد از نامهای پرشمار می تواند دردِ خاک هایمان را بپوشاند؟

اگر در آمریکای ما چه گوارا یکی از نام هائی ست که توسط آن اکتبر برمی خیزد، تقویم انسان های اعماق که ما باشیم، درخشان می گردد وقتی خود را این گونه بنامد: در گواتمالا توریسیوس لیماء و یون سوسا، در السالوادور روکه دالتون، در نیکاراگوئه کارلوس فونسکا، در کلمبیا کمیلا تورز، در برزیل کارلوس لامارکا و ماریگلا، در بولیوی اینتی و کوکو پدرو، در اروگوئه رائل سندیک، در آرژانتین روبرتو سنتوچو، و در مکزیک سزار یانیز. فقط از چند نفر اسم بردم از بسیاری که در آمریکای لاتین ما در زمان و با شیوه خود مصمم شدند چخماق امید را بزنند و به مقدار عشقی که آمریکای لاتین از ما میطلبد، مقداری سرب افزودند... و مقداری خون... خون خودشان را.

مشکل همهء این چیزهائی که در تقویم ما درد آور اند این است که به سادگی نمی روند. نه، بالعکس، همچون وامی برجای می مانند، به سان دینی که باید تسویه حساب کرد تا بدون شرم و بدون رنج نامشان را بر زبان آورد.

کسانی هستند که اشاره می کنند مردان و زنانی که راه شورش مسلحانه را برگزیدند و یا برمی گزینند به نوعی دچار افسون مرگ اند، ذوق شهادت دارند، آرزوهای مسیحانه؛ و فقط و فقط می خواهند در ترانه های اعتراضی جای بگیرند، در شعر، در آوازه های خلقی، روی پیراهن جوانان و در دکه های سوغات فروشی توریسم انقلابی.

کسانی هستند که فکر می کنند و می گویند آرمانها شکست می خورند وقتی مبارزین راه شان، یعنی کسانی که آنها را زندگی می کنند، می میرند.

کسانی هستند که می گویند اکتبر درد آور آمریکای لاتین در شیلی، اروگوئه، آرژانتین، بولیوی، مکزیک و سراسر آمریکای لاتین امید را شکست و قطعه قطعه کرد. ممکن است اینطور باشد. اما ممکن است که نباشد.

این هم ممکن است که کسانی چون میگل مسلح شدند تا بگویند «نه»، آنها در واقع داشتند به صبحی که آنزمان دور بود، «آری» می گفتند.

ممکن است کسانی مانند میگل بر کلام خود آتش نهادند، برای آتش زدن مرگ این کار را نکردند، بلکه برای درخشانیدن زندگی.

ممکن است کسانی مانند میگل فکر و شلیک کردند، این کار را برای ورود به موزهء نوستالژی انقلابی انجام ندادند، بلکه به این جهت بود که خلق ها همه، جائی در جهان داشته باشند.

ممکن است تقویمی که در آن صبح جریان خواهد داشت، نامی نداشته باشد، یا بهتر از آن، همهء نام ها را داشته باشد.

زیرا ممکن است برای این باشد که غایبینی که دردشان را در همهء ماه های آمریکای لاتینی می کشیم، در تقویم، ضربدر کوچکی گذاشته باشند، مانند همین ضربدر دردآور این روز ۵ اکتبر.

ممکن است، زیرا این غایبین، به جای استخوان، از خود، عشق به مبارزه و امید برجای می گذارند، که به قول ما زاپاتیست ها برای «تغییر جهان» است.

ممکن است.

ممکن است که امید، مانند آمریکای ما از حافظه تغذیه می کند.

و ممکن است که حافظه چیزی نباشد، مگر چسبی برای متحد کردن امیدی که در تقویمی که بالائی ها به ما حقنه می کنند درهم شکسته است.

ممکن است این حافظه ای که ما را فرامی خواند تا باز آمریکای لاتین را همین جا دم دست بیاوریم. ارثیه ای نیست که این دردها برایمان، همراه با وصیتنامه، برجای گذاشته اند، بلکه وظیفه ای را به ما نشان می دهد. ممکن است.

شاید برای آن که بدانیم این جائیم و همراه با آنها که اینجا نیستند.

زیرا ممکن است امروز مثل دیروز نباشد.

یک انقلابی شیلیائی، از آن دسته که وقتی گیتاری را به چنگ می گرفتند، زلزله در میگرفت، ویکتور خارا، شاید در فکر زمانی بود که ما بر دوش می کشیم و گفت، به ما گفت، به ما می گوید: «وقتی خورشیدی که بر ما می تابد رنگ حقیقت را ببرد، یافتن سایه حقیقت سخت است». و گفت، به ما گفت، به ما می گوید: «انشالله راهی را برای پیمودن بیابم».

و در خاک های داغ بود، مدت ها پیش، که مانوئل رودریگز، انگار که راه را نشان دهد گفت، به ما گفت، به ما می گوید: «هنوز میهن داریم، شهروند».

و یکی دیگر، او هم شیلیائی، همین جا در این نزدیکی، و زیر ساچمهء تویی که قلبش را می جست، استواری انسانی آگاه را داشت که بگوید، که به ما بگوید: «به همین زودی ها، بازهم بلوارهای بزرگی باز خواهد شد که بر آن انسان آزاد گام بزند، تا جامعه ای بهتر بنا کند».

ممکن است که امروز مثل دیروز نباشد.

ممکن است درس گرفته باشند، بزودی جائی که دفترچه های تاریخ آمریکای لاتین را خط خطی می کردند، حروف خود را اصلاح کنند و به روشنی، بتوان کسانی را دید که از اعماق به آن می نگرند و تا آخر بتوان خواند که «دمکراسی»، «آزادی» و «عدالت» واژه هایی هستند کلیدی و در قلب تأکید می گذارند، یعنی در قسمت چپ سینه ای کلکتیو، سینه ای جمعی که ما باشیم.

می خواستم بگویم پیروزی از آن ماست، آینده از آن ما خواهد بود، که هزار زنجیر را از هم می گسلیم، که آزادی افقی نزدیک است؛ اما ما زاپاتیست ها بر این باوریم که دلیل تحقق پیروزی این نیست که سرنوشتی پنهان یا محتوم آن را رقم زده، بلکه این است که برایش کار و مبارزه می کنیم.

برادران و خواهران:

کلام ما می خواهد به شما این را بگوید:

اگر به درستی رگ باز آمریکای لاتین شیلی نام دارد، و در خونس نه آی - تی - تی، دارد نه آناکوندا کوپر، نه یونایتد فروت، نه فورد، نه بانک جهانی، نه پینوشه و نه نام های دیگری برای ملبس شدن این و آن در این روزها، بلکه در آن خون کارگزارانش جریان دارد، خون دهقانانش، دانشجویانش، بومیان مایوچه اش<sup>۷</sup>، زنانش، جوانانش، ویکتور خاراایش، ویولتا پارایش، سالوادور آلنده اش، پابلو نرودایش، مانوئل رودریگزش، و حافظه اش.

برادران و خواهران شیلی:

درودهای ما را که ستایشگر و دوستدارتان هستیم بپذیرید، درودهای ما زاپاتیست های مکزیکی را.

درود، بر شیلی!

از کوهستان های جنوب شرقی مکزیک

معاون فرمانده شورشگر مارکوس

مکزیک، اکتبر ۲۰۰۴

بعدالتحریر: ببخشید اگر کلامم خطابه ای نبود، همانند خطابهء کسانی که زندگی و مرگشان، سی سال بعد، امروز ما را صلا می زند. در واقع ما تنها می خواستیم از این برنامه استفاده کنیم تا از همهء شما متواضعانه و محترمانه بخواهیم که به نام ما یک گل کویپهوئه سرخ بر خاکی بنهید که حافظش باشد، و به او بگوئید که این جا، در کوهستان های جنوب شرقی مکزیک هم اکتبر میگل نام دارد.

---

۱- Homenaje a Miguel Enríquez Espinoza, Ejército Zapatista de Liberación Nacional, 5 de -  
Octubre del 2004

۲- Valle de Bravo در مزیک و Patagonia در شیلی قرار دارد.

۳- Copihue ، سمبل شیلی ، نوعی گل شیپوری ست که در افسانه های بومیان ماپوچه Mapuche این گل در پی عشقی تراژیک بین دونفر از دو قبیلهء بومی دشمن، زاده می شود. نام علمی آن Lapageria rosea است. نک به:  
<http://www.wordiq.com/definicion/Copihue>

۴- Amazonas جنگل های آمازون، Andes کوهستان های آند در پرو، Aconcagua کوهستان های اکونکگوا در بولیوی، Popocatéptl آتشفشان پوپوکاتپتل در مکزیک

۵- Ernesto Che Guevara, Turcios Lima, Zon Sosa, Roque Dalton, Carlos Fonseca, Camilo Torres, Carlos Lamarca, Carlos Marghela, Inti, Coco Peredo, Raúl Sendic, Roberto Sntucho, César Yáñez

۶- ITT, Anaconda Copper, United Fruit, Ford, Pinocht

۷- Mapuche, Víctor Jara, Violeta Parra, Salvador Allende, Pablo Neruda, Manuel Rodríguez, Miguel Enríquez